

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human Rights

حقوق بشر

سایت گزارشگران

۲۵ فبروری ۲۰۱۸

از مصاحبه های گزارشگران با زندانیان سیاسی سابق

مصاحبه با جعفر امیری



موضوع شکنجه و زندان موردی نیست که براحتی به قلم و زبان بیاید، این درد عده‌ای را با خود متأسفانه به گور برده است و عده‌ای دیگر را تا دم گور ول نکرده است، شوخی نیست به شخصی‌ترین وجوه انسانیت توهین شده است، با تو برخورد فیزیکی کرده‌اند، خونین و مالین کرده‌اند، تحقیر شده‌ای، کسانی که خیلی از تو از هر نظر کمتر بوده‌اند رویت دست بلند کرده‌اند، آنان که نان آغشته به خون می‌خورند و بر سفره خونین حاکمان می‌نشینند، بودند کسانی از زندانیان شاه و شیخ، که بعد از بیست یا سی سال زبان به سخن گشودند و قلم بر کاغذ گذاشتند

مصاحبه گزارشگران با زندانیان سیاسی رژیم جمهوری اسلامی

گزارشگران: جنایت بزرگتر از آن بود که پیش بینی شود. شوک عمومی، و باورش سخت بود. هزاران زندانی سیاسی در زندانهای مخوف و کمتر شناخته شده جمهوری نوپای اسلامی قتلعام شدند. این واقعه در تاریخ جهان کم سابقه بود. مرور زمان پس از درز خبر به خارج از زندان پاسخی به همه تردیدها بود. جمهوری جنایت و مرگ اسرای بی دفاع خود را به قتل رسانده بود. سال ۶۷ را می‌گوئیم. اگر چه قتلعام آرام مخالفان سیاسی سالها در جریان بود اما تابستان ۶۷ و این اقدام رژیم اوج درماندگی حاکمان را در برخورد به پدیده زندانی سیاسی و دگر اندیشی را نشان می‌داد. آنها می‌خواستند در سایه گرد و غبار جنگ و استیصال پذیرش جام زهر از سوی خمینی، زندانیان سیاسی را نیز سر به نیست کنند و چنین کردند. انتقال قدرت از نظام دیکتاتوری به اسلامی زمان می‌برد و در این مدت کوتاه مردم و به ویژه جامعه روشنفکری فضای آزاد و در مجموع خالی از سرکوب را مزمه کردند. صدها شکوفه دمید و نهادها و تشکل ها شکل گرفتند و تمرین دموکراسی آغاز شد. فضای علنی آنقدر جاذبه داشت که کمتر کسی و نهاد و سازمانی

چشم انداز سیاسی و تاریک پیش روی را پیش بینی و ارزیابی کرد. سرکوب وحشیانه و گسترده نیروهای آزادیخواه و برابری طلب در دهه شصت نه تنها نتیجه قدرت بی حد و مرز وحوش حاکم بلکه همچنین ناتوانی سرکوب شدگانی بود که در تحلیل سیاسی بخشی اشتباه کرده بودند و در عقب نشینی و بازگرد به فعالیت مخفی در مانده بودند. هم از اینرو مرور آن دوران سیاه و خونین و آنچه بر پیشروان مردم کشورمان رفت و تجزیه و تحلیل اوضاع آنزمان از سوی شاهدان عینی که خود در دل اژدها قرار داشتند ضروری است. با تکی چند از این رهائی یافتگان مصاحبه داریم. جعفر امیری از جمله رها شدگان است.

گزارشگران: شرایط پیش از دستگیری خودتان را توضیح دهید.

جعفر امیری: من در شهر کوچک کنگاور زندگی و علیه رژیم تازه به قدرت رسیده مبارزه می‌کردم، همراه با برخی دیگر از اعضای خانواده علیه رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی نیز فعال بودم و به همین لحاظ چهره‌ای شناخته شده بودم. بعد از باز کردن درب زندان‌ها با دستان توانای مردم و آزادی زندانیان سیاسی، همراه با آنان اولین هسته‌های مخفی تشکیلاتی - سیاسی را با گرایش کمونیستی و در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به وجود آوردیم. از سال ۵۹ چندین بار به مرکز سپاه پاسداران احضار شدم، البته آن‌ها به محل کارم مراجعه می‌کردند و من بعداً خودم می‌رفتم، بازداشتی در کار نبود صحبت‌هایی رد و بدل می‌شد و من برمی‌گشتم، بعد از خرداد ماه [جوزا] سال ۶۰ که بگیر و ببندها آغاز و گسترده شده بود، به خانه ما هم ریختند، من آن شب خانه نبودم، اما از ماجرا مطلع شدم و مجبور به ترک شهر شدم و زندگی نیمه مخفی داشتم.

گزارشگران: چگونه بازداشت تان را برای ما بگوئید؟ علت دستگیری شما چه بود؟

جعفر امیری: در همدان دستگیر شدم، دقیقاً وقت ظهر بود هم راه با برادر زن برادرم که پسر بچه ۱۰، ۱۲ ساله بود با ماشین راهی خانه بودم، سر چهار راهی توقف کردم - همان چهار راهی که قبلاً شاهد دستگیری زنده یاد رفیق اردشیر کارگر بودم. - تا سری به رفقایم بزنم و قراری برای بعد از ظهر بگذارم که بی‌کار بودم، ماشین پیکانی موازی من توقف کرد لوله اسلحه یوزی را از پنجره ماشین به طرفم گرفت، به اسم و شهرت واقعی خطابام کرد و گفت: تکان نخور و پیاده شو! سعی کردم خونسردی‌ام را حفظ کرده و خیلی عادی برخورد کنم، گفتم: اگر تکان نخورم که نمی‌توانم پیاده شوم!! گفت: حرف زیادی نباشه آرام پیاده شو! گفتم: فکر می‌کنم اشتباهی صورت گرفته... نگذاشت ادامه دهم گفت: بعداً معلوم می‌شود پیاده شو! پیاده شدم، یوزی به دست هم که جلو نشسته بود پیاده شد، دونفر دیگر هم که عقب نشسته بودند پیاده شدند، مرا سوار عقب کردند و دو نفر همراه در دو طرفم نشستند و یوزی به دست سر جایش نشست و برگشت عقب به من گفت: هیچ حرکت اضافی نمی‌کنی. به میدان بابا طاهر مرکز سپاه پاسداران برده شدم، قبل از این که درب باز شود سرم را کردند زیر صندلی. وارد محوطه شدیم، بلافاصله بازجوئی و خشنونت شروع شد. فعلاً از علت دستگیری حرفی در میان نبود، آدرس می‌خواستند، من یک خانه مجردی داشتم، که با پسر عموم که حسابدار همان شرکتی بود که من در آن کار می‌کردم با هم زندگی می‌کردیم، به خانه بردارم هم رفت و آمد داشتم. بعداً مرا به کنگاور و از آن جا به زندان دیزل آباد کرمانشاه منتقل کردند.

گزارشگران: از دوران بازجوئی خود بگوئید. چطور آغاز شد و چه مدت به درازا کشید؟

جعفر امیری: در زندان دیزل آباد در بند ۶۴، بند سلول‌های انفرادی به بند کشیده شدم، بلافاصله باز جوئی شروع شد، در هر مورد، موضوع مشخصی را مطرح می‌کردند، ابتداء دنبال ارتباط سازمانی می‌گشتند، که هیچ کدام را قبول نکردم، بعد ارتباط با دیگران، که فراری بودند یا به خون خفته بودند، بعد رسیدند به مورد فراری بودن و علت دستگیری، که مربوط به مصادره ماشین فتوکپی بود که در سال ۵۸ از یکی از دبیرستان‌های شهر انجام گرفته و در صندوق عقب ماشین من گذاشته شده بود، که در آن موقع من راننده نبودم، رفیقی دیگر بود که در همین زندان، زندانی بود و من به او اعتماد کامل داشتم و می‌دانستم شکنجه زیادی شده است و بسیاری از مسائل تشکیلاتی را مخفی نگه داشته و هیچ موردی را که مایه درد سر دیگران بشود لو نداده است. اما آنان مدعی می‌شدند که او همه چیز را گفته و بعداً می‌آوریم با تو روبرویش می‌کنیم، ولی بهتر است خودت بگوئی ماشین را کجا بردی و چکار کردی؟ که من کاملاً اظهار بی اطلاعی می‌کردم، البته این را قبول کرده بودم که او گاه بی گاه از ماشین استفاده می‌کرد و این در بین ما و شهر ما یک امر معمول است. گفتم: او گفت مادرم مریض است می‌خواهم ببرمش دکتر، فامیلان است و من هم ماشین را به او دادم. نمی‌دانم او چکار کرده است و ماشین دزدیده و ماشین دزدیده را کجا برده است.

وقتی دیدند "زبان خوش" کاری از پیش نمی‌برد پس از چند نوبت بازجوئی و شاید دو سه هفته باز داشت، مرا به کانتین نقاشی بردند، قبل از من یکی در نوبت بود و داشتند پایش را نقش و نگار می‌انداختند. من چشم بسته بغل در نشسته و فریاد از درد و شکنجه او را از نزدیک می‌شنیدم و خیلی آرام می‌داد. خوشبختانه طرف مقاومت کرد و چیزی نگفت، که مایه خوشحالی من شد: پس می‌شود تحمل و مقاومت کرد.

به تخت بستند، پاها به پائین تخت و دست کشیده شده بالای سر و به بالای تخت سفت و محکم بسته شدند، طوری که بعد از باز شدن قوزک پا و مچ دست‌های حسابی سائیده و زخم شده بودند. چشم هم البته هم چنان بسته بود. صدائی گفت: بسم الله الرحمن رحیم. فکر کردم می‌خواهد حکم حاکم شرع یا مثلاً کیفر خواست را بخواند، که نیش کابل کف پایم را گزید، مثل فنر از کمر پریدم بالا، با تمام توان فریاد زدم: آی آی چرا می‌زنید؟ گفتند باید حرف بزنی. گفتم: همه حرف‌هایم را زدم. نزدی هر وقت خواستی حرف بزنی انگشت دستت را تکان بده. انگشت دستم را تکان دادم، چندتائی دیگر زدند و گفتند خب بگو؟ گفتم: چی بگم من که هر چی شما پرسیدید جواب دادم، یکی نشست روی شکم و یک پارچه بد بوئی را محکم گذاشت جلو دهنم باز زدند. خلاصه من هم انگشت تکان دادم اون‌ها هم زدند. تمام بدنم خیس عرق شده بود، گلویم به علت فریادها می‌سوخت و احساس نفس تنگی می‌کردم، اون که روی شکم نشسته و جلو دهانم را گرفته بود در کارش چنان جدی بود انگار پدرش را کشته‌ام بی وجدان. خلاصه هیچ نتیجه‌ای نگرفتند، گفتند: بیریش بعد از ظهر دوباره بیاریدش، وقتی توی نوبت جلو کانتین نشسته بودم چند جفت دم پائی دیدم که خیلی بزرگ بودند، تعجب کردم این‌ها این جا چکار می‌کنند؟ این قدر برایم عجیب بود که توی آن هیر و بیر با خودم فکر کردم کدام کمپانی این‌ها را ساخته است؟ اصلاً پا به این اندازه هست؟ اما وقتی از تخت باز شدم و پاسداری یکی از آن‌ها را مؤدبانه جلو پایم جفت کرد، دیدیم به پایم تنگ است. بعد دو نفر زیر بقلم را گرفتند به کنار دیوار بردند، گفتند دم پائی را در بیار، در آوردم و سوزشی در کف پا احساس کردم. حالا چشمم باز بود، کنار دیوار حدود سه، چهار متری ریگ‌های درشت ساحلی ریخته بودند، یکی از آن دو گفت ده بار باید روی این‌ها بروی و برگردی، دو قدم نرفته با این که زیر بغلم را هم چنان گرفته بودند نشستم. به زور بلندم کردند. گفتم: باشه، باشه اما یک دقیقه صبر کنید. صبر کردند من هم نفسی تازه کردم و نگاه دقیق‌تری به ریگ‌ها کردم، روی همه‌شان رد خون بود. گفتند: خُب؟! گفتم: ببینید آخه آدم‌های حسابی با پای سالم هم نمی‌شود یک بار هم روی این‌ها دویید، من با این پای... حرف را قطع کردند، یکی‌شان گفت برای خودت خوب است، دیگری هم که خشن‌تر و بد دهن‌تر بود گفت: حالا می‌بینیم می‌شود یا نه، محکم گرفتند طوری که راحت نتوانم

خودم را زمین بزنم و روی ریگ‌ها کشیدند، او که بد دهن نبود گفت: کابلش را خوردی اینش هم برو خودت و ما را راحت کن. حق اما با بد دهن بود. شد، البته نه ده بار رفت و برگشت، به دو سه بار رضایت دادند.

گزارشگران: آیا بازجویی‌ها در آندوران تابع قواعدی شناخته شده بود؟ آیا پیش از دستگیری تصویری از چگونگی و روند احتمالی بازجویی داشتید؟

جعفر امیری: آری، به نظر من که سال ۶۲ بود که دستگیر شدم، بازجوها و شکنجه‌گرها حسابی با قاعده و با حساب و کتاب بازجویی و شکنجه می‌کردند، به نظر می‌رسید آن‌ها کلی تجربه کسب کرده و آموزش دیده‌اند، همان موقع هم شنیده بودم، اما بعدها و به خصوص اکنون بیشتر فهمیدم که بسیاری از عناصر ساواک با این‌ها از همان روز اول به قدرت گماردن هم کاری کردند و تجارب خود را در اختیار آنان گذاشتند. در عین حال کتاب حماسه مقاومت نوشته و تجربه بسیار ارزنده رفیق اشرف دهقانی را با دقت خوانده بودم و خیلی هم در حین بازجویی و شکنجه واقعاً کمکم کرد، از رفقای زندانی سیاسی سابق هم تعریف‌های زیادی شنیده بودم. علی‌رغم همه این شناخت و اطلاعات و این که دیگر هیچ شکی نداشتم که این رژیم هم چون رژیم گذشته رژیم دار و شکنجه و کشتار و استعمار است، اما برایم باور کردنی نبود، تنها چند سال از پس قیام شکوهمند ۲۲ بهمن [دلو] که خودم هم در آن نقش داشتم و آن را از آن خودم می‌دانستم و آرمان و آرزوی‌مان برچیدن بساط زندان و شکنجه و برانداختن استعمار بود، رژیمی حاکم شود که صد مرتبه سرکوب‌گرتر، بی‌رحم‌تر و شکنجه‌گرتر از رژیم سابق باشد. خشونت و بی‌رحمی و قساوتی که در زندان دیزل آباد و برخورد‌های بغایت ضد انسانی که از مسئولین زندان دیدم، نه در هیچ کتابی خوانده‌ام و نه از هیچ زبانی شنیده‌ام، این در حالی است که به قول برخی از هم‌بندان که اوین را دیده و تجربه کرده بودند، دیزل آباد را بهشت می‌دانستند. شاید این از ویژگی‌های شرایط ضد انسانی و قساوت و شکنجه در زندان باشد، که نه به قلم می‌آید نه به زبان و شاید به همین علت است بسیاری از کسانی که این بی‌حرمتی به کرامت انسان را تجربه کرده‌اند و آسیبی که از آن دیده‌اند تا آخر عمرشان قابل ترمیم نیست و سلامت و بهبودی کامل روحی روانی خود را هرگز پیدا نمی‌کند.

گزارشگران: مرز مقاومت زیر شکنجه و بازجویی کجا بود؟

جعفر امیری: این سوالی است که شاید از بدو پیدایش شکنجه تا کنون مطرح است و تا کنون پاسخ قطعی و کامل نیافته است؛ پس من می‌توانم بگویم مرز ندارد، زیرا در حقیقت امر کسانی بودند که از ترس شکنجه خود را به دشمن معرفی کردند، هر چه اطلاعات داشتند دادند و ای بسا برخی از آن‌ها همکاری هم کرده‌اند در این جا هم مرزی نمی‌بینیم، از لو دادن و تک نویسی تا بازجویی و شکنجه و تیر خلاص زدن، در مقاومت اما شکوه و برازندگی دیگر زندگی را رقم می‌زند، بهتر بود بی‌مرزی را فقط در این جا به کار می‌بردم، کتاب حماسه مقاومت صرف نظر از مقاومت بی‌مرز نویسنده‌اش سراسر مشحون است از دلیری و ایستادگی و مقاومت تا بی‌نهایت: مسعود احمد زاده، بهروز دهقانی و همایون کتیرائی را به عنوان نمایندگان برجسته آن خیل عظیم چریک فدائی را از زندان شاه به خاطر بیاوریم، سعید سلطانی‌پور، سید قربان حسینی، ویکتوریا دولت شاهی و خیل عظیم آن همه نو جوان دختر و پسر مجاهد خلق را در سال ۶۰ و دهه ۶۰ به خاطر بیاوریم که حتا حسرت دانستن نام خود را بر دل دژخیمان گذاشتند و از مرزهای تصور سر افزا زانه گذشتند.

گزارشگران: چه مدت در زندان بودید و کدام زندان‌ها؟

جعفر امیری: در فوق برخی اشارات داشتیم در این جا کاملش کنم: از سال ۶۰ تا ۶۲ فراری بودم، تقریباً دو سال از ۶۲ تا ۶۴ زندان بودم، سال ۶۴ بار دیگر می‌خواستند بازداشتم کنند، که خوشبختانه گریختم پس از آن دورها و شرایط مختلف و تلخ و شیرینی را پشت سر گذاشتم که شرح آن در حوصله این مصاحبه نیست.

گزارشگران: اگر به گذشته برگردیم چه تغییری خواهید داد.

جعفر امیری: هیچ تغییری! فقط اشتباهات را سعی می‌کنم تکرار نکنم.

گزارشگران: قطعاً امکان تقلیل ابعاد سرکوب از سوی سازمانها و تشکلات سیاسی موجود بود. به عنوان مثال عقب نشینی تاکتیکی آنها متناسب با توازن قوای موجود یا پیشبینی کوتاه مدت از روند گسترش سرکوب. ارزیابی کنونی شما پس از گذشت سالها از خطاهای سیاسی سازمانهای سیاسی و جامعه روشنفکری چیست؟

جعفر امیری: فکر می‌کنم در صلاحیت من یا به یک معنی پاسخ به چنین سؤال مهمی کار فردی نیست، این جمعیتی احتیاج به کار تخصصی و جمعی دارد، صد البته هر کس می‌تواند نظر خود را اعلام کند، اما به نظر من نمی‌تواند پاسخی جامع و کامل باشد، زیرا دارای پیچیدگی‌های زیادی است، مثلاً باید وارد درک و تحلیل از امپریالیسم و سیاست‌های آن در منطقه و به خصوص نقش آن در به قدرت رسیدن یا رساندن جمهوری اسلامی در ایران شد، نقش شوروی سابق یا روسیه فعلی کم‌رنگ تر از دیگران نبوده است، جریانات وابسته به این بلوک‌ها بی‌تردید نقش زیادی داشته‌اند. در عین حال اشتباه یا خطا ناشی از عمل و حرکت هر نیروی اجتماعی یا جریان سیاسی است و گاه اجتناب ناپذیر است. اما آن جا که به فاجعه می‌انجامد و پای نابودی و کشتن انسان مابین است، به خصوص در درون جنبش انقلابی و سازمان سیاسی بی‌شک صدمه‌اش جبران ناپذیر و ناشی از عدم تحلیل درست از شرایط و بی‌کفایتی مسئولین آن جریانات است، که متأسفانه طی این سال‌ها شاهد نمونه‌های غم انگیزی از آن‌ها بوده‌ایم. پراکندگی و عدم همکاری و اتحاد عمل در بین نیروهای مبارز و انقلابی و کمونیست یکی دیگر از اشکالات برجسته‌ای است که تا کنون هم چنان وجود دارد. در مورد روشنفکران خُب کم نبودند کسانی که جان بر پای باور و اعتقادات انسان‌گرایانه خود نهادند، در مقابل هم روشفکرانی داشتیم، که از نوک دماغ خود جلوتر را نتوانستند ببینند و همواره عملۀ ستم شدند، نمونه به روزشان ای بسا از گذشته بیشتر است. اما من متوجه نشدم منظور از: " قطعاً امکان تقلیل ابعاد سرکوب از سوی سازمانها و تشکلات سیاسی موجود بود." دقیقن چیست؟ اگر منظور این است که با واقع بینی و درست دیدن روند سرکوب می‌توانستند حفظ نیرو کنند و کمتر تلفات بدهند تا حدودی می‌تواند درست باشد و حق با شماست. اما ابعاد سرکوب و دامنه و گسترش آن به نظر من در ویژگی و در ذات سرکوبگر جمهوری اسلامی نهفته است، هم چنان که می‌بینیم سازمان‌های سیاسی که در آن دوران در ایران حضور داشتند، و اکنون سالیان سال است از آن دوران و هیچ فعالیتی در داخل ندارند، اما روند سرکوب هرگز کند نشده است و ابعاد آن هر روز بیش از روز پیش در گسترش است. بازگشت اخیر، گشت سپاه در خیابان‌ها یک نمونه آن است.

گزارشگران: چه پارامترهای سیاسی و اجتماعی امکان سرکوب به این وسعت را در اختیار رژیم قرار داد؟

جعفر امیری: این هم یک سؤال مهم دیگری است، که می‌تواند در پیوند با سؤال فوق باشد، باری به نظر من سطح توقع و مبارزات توده‌ها، اجتماعی شدن و گسترش آن، وجود سازمان‌های سیاسی به خصوص کمونیست، سرنگونی رژیم شاهنشاهی و آگاهی و اعتماد به نفس طبقه کارگر برای احقاق حقوق حقه خویش از طرفی و از طرف دیگر بحران‌های

ذاتی نظام امپریالیستی و رژیم سرمایه‌داری وابسته به آنان را می‌شود از عوامل سرکوب افسار گسیخته جمهوری اسلامی دانست. - خارج از موضوع - هم چنان که خاورمیانه خفته شده در دود و آتش جنگ و ویرانی و آوارگی میلیونی نیز ناشی از همین بحران‌هاست.

گزارشگران: نقش منتظری را در این میان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جعفر امیری: منتظری را شاید به قول بعضی‌ها باید آنالیز کرد. منتظری از طرفی بدون تعارف شیخی مرتجع، شدیداً ضد کمونیست و آشکارا هم آخوند بود. به قول خودش طراح ولایت فقیه بود و برای استقرار رژیم جمهوری اسلامی و دوام و بقای آن هر چه در توان داشت گذاشت، از جمله عزل از قائم مقامی و حصر در منزل و ... بهائی بود که جهت نگرانی او از فروریختن رژیم پرداخت، از طرف دیگر شخصی بود که با تمام سیاست‌های حکام وقت هم خوانی نداشت، هم چنان که در رژیم شاه و در زندان شاه هم با عمل و سیاست‌های برخی آیت‌الله‌ها و آخوندها هم خوانی نداشت. اما تصور می‌کنم نیت و نفس این سؤال در نقش او در مخالفت با کشتار سال ۶۷ و تشکیل هیأت‌های نظارت بر زندان‌ها باشد، به نظر من مختصر می‌توان گفت قصد و هدف او هر چه بود در این موارد خاص ضرری برای نیروهای اپوزسیون و زندانیان سیاسی نداشت. من در همان دوران سر زدن هیأت نظارت بر زندان‌ها، در زندان بودم و با نماینده او بازجویی داشتم که خودشان اسمش را گذاشته بودند مصاحبه، صد البته برخوردشان با رئیس زندان دیزل آباد "احمد نوربان" تومنی هفت صنار فرق داشت.

گزارشگران: یک خاطره از آن دوران سیاه سرکوب را برای خوانندگان نقل کنید

جعفر امیری: این که دیگه کار دشواری است، مگر یکی دوتا است، آن قدر خاطره‌های تلخ و شیرین از آن دوران در دل و در جان در خواب و بیداری داریم، که گاه، اگر بر زبان آوری زبان را می‌سوزاند و اگر در دل نگه داری دل می‌ترکاند. شاید یکی از بدترین‌های بی‌سر پناهی و آوارگی نوجوانانی باشد که پس از خرداد [جوزا] ۶۰ در فرار از در دسترس بودن داس مرگ، نه جای داشتند و نه مکان نه پول و نه امکانات، روزی سر قرار رفیقی رفتم که جنگ زده قصر بود و به شهر ما آمده بودند؛ تازه از دواج کرده بود، خودم هم فراری بودم ولی شرایط اصلماً با او قابل مقایسه نبود، هوای سردی بود و او لباس خوبی تنش نبود و کسل گرفته به نظر می‌رسید. وقتی پرسیدم: چرا لباس گرم نپوشیدی؟ توی چشمان سیاه و قشنگش غمی نشست گفت: نداشتم. فکر کنم تا همین جایش کافی است، بعد من چه کردم او چه گفت بماند.

گزارشگران: یکی از ابزار بسیار مهم رژیم در زندان‌ها تواب‌ها بودند. در صورت تمایل تواب را تعریف کنید

جعفر امیری: از تواب هم تعریف یک دست و مشترکی وجود ندارد، هم چنان که عمل کرد تواب‌ها مثل هم نبود، خب عده‌ای بریده بودند و از خود مایه می‌گذاشتند و از اعتقادات قبلی خود در واقع یا به ظاهر دست شسته نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و کار به کار کسی نداشتند، اما امان از آنان که نه تنها بریده بلکه شکسته و خرد شده بودند و دیگر هیچی از انسانیت در آنان باقی نمانده بود و برای رهائی خود از دیگران مایه می‌گذاشتند، به یک معنی چشم و گوش مسئولین رژیم در توی بندها بودند و برای خوشرقصی هر راست و دروغی را علیه زندانیان مقاوم و سرموضع گزارش می‌کردند، با همه زحمت و پستی‌شان زندگی رقت‌انگیزی داشتند، بگذارید یک واقعه را برای شما بگویم، کم نبودند پاسداران و نگهبانانی که برای زندانیان سرموضع احترام قائل بودند و در عوض برای تواب هیچ ارزشی قائل

نبودند. البته هستند هم بندانی که دسته بندی‌های جدا گانه‌ای از این عناصر می‌کنند. مثلاً فرق زیادی بین بریده و تواب قائلند. خلاصه در کلام آخر این که از طرفی هم بدترین قربانیان نظام ننگ الود سرمایه داری و شبکه‌ها و سیستم سرکوب آن هستند. بی‌تردید آنان که حد همکاری‌شان به شکنجه کردن و شرکت در جوخه مرگ و تیر خلاص زدن کشیده شده دیگر جزء زندانی و بریده یا تواب محسوب نمی‌شوند بلکه در شمار نیروهای سرکوبگر هم چون پاسداران و زندانبانان قرار می‌گیرند.

گزارشگران: چه عواملی باعث سکوت بین المللی در برابر این کشتار عظیم شد؟

جعفر امیری: خب رسیدیم به یک سؤال ساده و راحت. اولاً فکر می‌کنم بهتر است بگوئیم، سکوت دولت‌های امپریالیستی یا بورژوائی یا سرمایه‌داری یا هر اسم و صفت و عنوانی که برایشان به کار ببریم؛ دوم منافع اقتصادی و حفظ رژیم وابسته به خودشان؛ سوم به نظر من اگر غیر از این می‌کردند جای تعجب داشت.

گزارشگران: جامعه و محیط زندگی در آن دوران چه عکس العملی پس از آزادی تان داشت؟

جعفر امیری: جامعه را بعداً توضیح خواهم داد، اما اگر منظور از اندرون خانواده و فامیل درجه یک است بستگی به نوع اعتقاد و وابستگی آنان به رژیم یا دوری از آن دارد، می‌دانیم یکی از بزرگترین ستم‌ها که رژیم جمهوری اسلامی در حق جامعه و خانواده اعمال داشت تفرقه و ایجاد چند دستگی درون خانواده‌ها بود، به خصوص اون اوایل که بسیاری هنوز نسبت به رژیم توهم داشتند، رژیم اعضای خانواده را تشویق به جاسوسی علیه هم دیگر می‌کرد، لذا خانواده‌هایی که وابسته به رژیم بودند و زندانی سیاسی هم داشتند طبعاً برخورد خوبی نداشتند. نمونه مشخص خود من از هر دو نوعش را داشتم. بودند کسانی که یک بار هم در مدت زندان به ملاقاتم نیامدند و بود خواهری که جان و دلم است و نیکی و انسانیتش را تا بمیرم فراموش نمی‌کنم.

گزارشگران: در صورتی که زندانی سیاسی دوران شاه بوده‌اید به نظر شما تفاوت دوران زندان های زمان شاه با جمهوری اسلامی چه بود؟

جعفر امیری: زندانی سیاسی زمان شاه نبودم ولی زندانی سیاسی از فامیل داشتیم، در عین حال هم بند زندانی رژیم سابق هم داشتم. به نظرم هم وجه تشابه و هم فرق زیادی وجود دارد، که جریات را بهتر است آنان که هر دو را تجربه کردند توضیح بدهند.

گزارشگران: چه تغییراتی را در دستگاه نظام قضائی حاکمان در دهه شصت و هم اکنون به لحاظ رفتاری با زندانیان سیاسی، پس از گذشت سه دهه می‌بینید؟

جعفر امیری: اطلاع خیلی دقیقی از این موضوع ندارم، به خصوص از وقتی که در خارج از کشور زندگی می‌کنم. اما به طور کلی فکر می‌کنم متناسب با مبارزات توده‌ها قضات با مبارزان برخورد می‌کنند. ضمن این که تمام شنیده‌ها و اخبار داخل حاکی از این است، که یکی از فاسدترین ارگان‌های رژیم قوه قضائیه است.

گزارشگران: آیا در تابستان ۶۷ در زندان بودید؟

جعفر امیری: خیر.

گزارشگران: هیأت مرگ را دیدید؟

جعفر امیری: نخیر.

گزارشگران: چرائی این اقدام وحشیانه جمهوری اسلامی را توضیح دهید؟

جعفر امیری: گفته بودم که، وحشت از مبارزه و توقعات مردم برای خواسته‌های به حق خود، برای ایجاد خفقان و جاری کردن فضای رعب و ارعاب در جامعه برای حفظ مناسبات استثمارگرانه و غارت مردم به وسیله سرمایه‌داران زالو صفت و در یک کلمه برای حفظ وضع نکبت بار موجود و دوام و بقای رژیم خون آشام جمهوری است.

گزارشگران: پس از آزادی از زندان محیط چگونه از شما استقبال کرد؟ به عبارت دیگر کدام مشکلات را در برابر خود دیدید؟

جعفر امیری: استقبال از زندانیان سیاسی همواره اگر نگویم در همه جا، در اکثر جوامع بسیار خوب و پسندیده است؛ چون که برانزده اوست، زیرا جامعه به خوبی می‌داند این شخص از بسیاری از امکانات و نعمات و آسایش خود گذشته به خاطر سعادت همگانی بهترین دوران زندگی‌اش را در زندان و پشت ملیه‌های آهنی گذرانده است. در مورد مشخص من شرایط همان بود که قبل از زندانی شدن داشتم و ای بسا انسانی‌تر و با مهربانی بیشتر، همان طور که در بالا توضیح دادم دو سال فراری بودم به خصوص همان اوایل مهرورزی و محبت زیادی از اطرافیان و مردم دیدم، بگذریم از مواردی هم که غیر از این‌ها بود و یکی دو نمونه هم برایم پیش آمد، اما به طور کلی در این موارد خودم را همیشه مدیون و مقروض مردم شریف می‌دانم. به خصوص یکی از خواهران بسیار عزیزم که هم پناهم داد و هم در مدت زندان پشت و پناهم بود و هفته‌ای نبود که ساعت‌ها پشت دیوار زندان در سرما و گرما برای چند دقیقه دیدار با من چه مشکلاتی تحمل کرد. پس از زندان نیز چنین بود و همدردی مردم مرحمی بر زخم‌های دوران در بند بود، اما از نظر حکومتیان و ارادل و اوپاش وضع بدتر از قبل می‌شد پس از زندان، اولاً تا مدت‌ها هر هفته باید خود را به مرکز سپاه معرفی کنی مسافرت‌هایت را به شهرهای دیگر اطلاع دهی و به یک معنی دائم تحت نظر و مراقبت بودی، استفاده از امکانات و مشاغل دولتی یا غیر ممکن یا بسیار دشوار بود. من تا وقتی که مجدداً مخفی و بعد فراری شدم هفته‌ای معرفی به مرکز سپاه در کرمانشاه داشتم.

گزارشگران: دلایل خروج از کشور چه بود؟

جعفر امیری: در یکی از سؤال‌ها توضیح دادم؛ بعد از آزادی از زندان باز می‌خواستند دستگیرم کنند، که به کمک اگر بشود گفت یک شانس از چنگ‌شان گریختم. در مورد بازداشت اول به همت همان رفیقی که رانندگی ماشین را در مصادره ماشین فتوکپی بر عهده داشت و برخی عوامل دیگر مسائل تشکیلاتی من لو نرفته بود، اما بعداً با برخی بازداشت‌های جدید پس از آزادی مسائل و روابط تشکیلاتی‌ام لو رفت و مجبور به فرار مجدد شدم.

گزارشگران: مشکلات تبعید چه بود و هست؟

جعفر امیری: این هم که یکی دو تا نیست، تا دلت بخواهد مشکلات وجود دارد. مهم‌ترینش دوری از پایگاه اجتماعی و طبقاتی خویش، مهم‌تر عدم امکان پرداختن به وظایف انقلابی آن گونه که دلت می‌خواهد و بدان باور داری، بعد پراکندگی، دوری از آن مردمان و فامیل که دوست‌شان داری و دوستت دارند. حضور رنج آور افراد خود فروخته، آنان

که هم از توبره می‌خورند هم از آخور و به قول شاعر فرهیخته بانو مینا اسدی: جاکشانی که بین ما جا سازی شدند، آنانی که در خارج کشور پای‌شان توی محافل اپوزسیون است در داخل کشور دست‌شان به خا... دژخیمان و ستم‌گران، حضور انگل وار آنانی که چشم به ناجی یانکی دارند، بی دغدغه کشتار مردم با بمب‌های چند صد تُنی برس‌شان. و و تو مجبوری وجه مشترک پناهنده، تبعیدی و یا اپوزسیون را با آنان تحمل کنی. گر چه این صفت دیگر شامل بسیاری از آنان نمی‌شود چون گوسفندوار در رفت و آمدند، به سرزمینی که چندی پیش گفته‌اند جان‌شان در آن جا در خطر است، اما اکنون مال‌شان انگار در خطر است و اگر به موقع نروند جمع و جورش نکنند از کیس‌شان رفته است.

گزارشگران: به نظر ما بخش بزرگی از زندانیان سیاسی دهه شصت هنوز سکوت خود را نشکسته اند. آیا شما هم اینگونه ارزیابی می‌کنید؟ و چرا؟

جعفر امیری: بله همین طور است. به این هم در یکی دیگر از سؤال‌ها اگر اشتباه نکنم اشاراتی داشتم. موضوع شکنجه و زندان موردی نیست که بهراحتی به قلم و زبان بیاید، این درد عده‌ای را با خود متأسفانه به گور برده است و عده‌ای دیگر را تا دم گور ول نکرده است، شوخی نیست به شخصی‌ترین وجوه انسانیت توهین شده است، با تو برخورد فزینی کرده‌اند، خونین و مالین کرده‌اند، تحقیر شده‌ای، کسانی که خیلی از تو از هر نظر کمتر بوده‌اند رویت دست بلند کرده‌اند، آنان که نان آغشته به خون می‌خورند و بر سفره خونین حاکمان می‌نشینند، بودند کسانی از زندانیان شاه و شیخ، که بعد از بیست یا سی سال زبان به سخن گشودند و قلم بر کاغذ گذاشتند. در یکی از برنامه‌های یادمان زندانیان سیاسی در المان بودم برنامه مجاوری وجود داشت که رفیق روانشناسی آماده بود تا با زندانیان سیاسی و در مورد مشکلاتشان با آنان صحبت کند. رفیقی را می‌شناسم زندانی دو رژیم است، مردی میانسال به ظاهر بسیار آرام و متین، به محض این که با این رفیق روان شناس مواجه شد و لب به سخن گشود ناگهان گریه‌اش گرفت و نشست زار زار گریه کردن و نتوانست حرف بزند و این در حالی بود که تقریباً ۲۰، ۲۵ سال از آخرین زندانی شدنش گذشته بود.

گزارشگران: آیا ناگفته ای برای بازگویی دارید؟

جعفر امیری: ناگفته بسیار داریم، بهتر است بگویم بسیار داریم، ما زندانیان سیاسی علی‌رغم کتاب‌های خوب و با ارزشی که تا کنون چاپ شده است، یا مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایی که تا حالا انجام گرفته است، اما حکایت زندان هنوز باقی است، بیشتر از این باید گفت، نوشت، صحبت کرد، تا بلکه جلو تکرار آن در سر زمین ستم دیده‌مان گرفته شود. همین جا از این اقدام شما قدر دانی و تشکر می‌کنم، که خود گامی است در راستای مکتوب و مستند کردن سرگذشت نسلی که رفت تا بوسه برکاکل خورشید بزند و سوخت.

با سپاس از شما

گزارشگران